



حسین سرآبادانی نقرشی
پژوهشگر هسته عدالت پژوهی مرکز رشد
دانشجوی دکتری مدیریت دولتی و خط مشی گذاری عمومی دانشگاه امام صادق علیه السلام
87sarabadani@gmail.com

بررسی یک نزاع قدیمی

عدل از صفات ذات حق است یا صفات فعل؟

حق تعالی عین ذات او وازلی و ابدی است. رابطه عالم هستی با اسماء و صفات حق تبارک و تعالی نیز از نوع رابطه ظاهر و مظهر است چنان که رابطه این اسماء و صفات نیز از نوع دیگری از تجلی و ظهور است که آن را به فیض اقدس تعبیر می کنند. عالم امکان مظهر صفات حق است و اسماء [۲] و صفات حق با ذات حق یگانه او متحد است.

عرفای عالی مقام بر این عقیده اند که ذات بسیط حق در احدیت خویش بر خویش تجلی دارد. این تجلی اقدس که از هرگونه شائبه کثرت و نقص امکانی منزّه است تجلی حب ذاتی خوانده می شود. در این مرحله ذات حق بر خود متجلی است و در اینجا است که صور ممکنات و حقایق تنها به ظهور علمی ظاهر می شوند و عالم معانی و معقولات را تشکیل می دهند. بعید نیست اگر گفته شود این عالم همان عالمی است که در اصطلاح حکما همان عالم نفس الامر خوانده می شود. در آنجا همه اعیان ثبوت دارند و عرفات تحت عنوان اعیان ثابت از آن ها سخن می گویند. لکن بنا به حکم «احببت ان اعرف» مرتبه فیض اقدس به مرتبه فیض مقدس نزول می کند تا اسماء حق تجلی یابند و همه استعدادها و

از عدل به عنوان یکی از اسماء و صفات حضرت حق تبارک و تعالی یاد می شود. به باور مذهب تشیع نیز اعتقاد به اصل عدل الهی از اصول مذهب تلقی شده که معلول پیامدهای متعدد آن در سایر عقاید و باورهای دینی است. در اینجا قصد پرداخت به مسئله عدل الهی با همه اوصاف و ابعادش را نداریم، تنها در پی پاسخ به این پرسش هستیم که عدل الهی از صفات ذات حضرت حق است یا صفات فعل؟ در ادامه ضمن بیان مقدمه ای در مورد صفات حضرت حق [۱] به تقسیم بندی حکما در مورد صفات ذات و فعل الهی اشاره کرده و در پی آن قرار گرفتن صفت عدل الهی در میان اسماء و صفات حضرت حق را مورد تحلیل و بررسی قرار می دهیم.

مقدمه: اسماء و صفات الهی

اسماء و صفات حق، بعد از ظهور مقام اطلاق ظاهر می شود و همین مقام است که اهل معرفت از آن به مشیت و مقام واحدیت تعبیر کرده اند. در این مقام کثرت آشکار می گردد، چراکه حق تبارک و تعالی به اسماء و صفات خود ظاهر می شود. این صفات و اسماء

قابلیت‌ها آشکار شوند. در مرحله فیض مقدس، اعیان برحسب استعدادهای خود جامه هستی می‌پوشند و همه حقایق به ظهور تفصیلی نائل می‌شوند. در این مرحله است که اجمال به تفصیل می‌آید و حق در صور اسماء خود تجلی می‌کند.

اما این حوزه در طول تاریخ تفکر اسلامی، با بحث‌های چالش‌برانگیزی نیز روبرو بوده است و مخالفان سرسختی نیز وجود داشته است. قاضی سعید قمی از متفکرین عصر صفوی است که به موضوع اسماء و صفات خداوند توجه داشته و در این مسیر بیش از هر کس متأثر از آرای استادش ملا رجبعلی تبریزی بوده است. به باور قاضی سعید قمی، اتصاف صفات ثبوتیه مانند علم، قدرت و... به خداوند ناممکن است و علت آنکه انبیای الهی او را متصف به اوصافی ساخته‌اند، به جهت رعایت حال عموم مردم و ادراک ناقص آن‌ها بوده است و الا در عالم واقع و نفس الامر خداوند، متصف به وصفی نمی‌شود. تنها منظور از این اوصاف آن بوده است که خداوند متصف به نقیض آن نیست. مثلاً اگر می‌گوییم خداوند عالم و عادل است، یعنی جاهل و ظالم نیست. ریشه این سخن به باور استادش ملا رجبعلی تبریزی در انکار اشتراک معنوی وجود میان حق و موجودات و مشترک لفظی دانستن معنای هستی میان واجب و ممکن برمی‌گردد. از این جهت در نگاه تنزیه‌ای صرف قاضی سعید قمی، اطلاق عالم و قادر و سایر صفات کمالیه به نحو اشتراک معنوی بر خداوند جایز نخواهد بود. آنچه درباره خدا می‌توان بیان کرد سلب است و تنزیه محض.

قاضی سعید قمی به جهت وفاداری به نظریه تباین میان خالق و مخلوق، معانی مثبت همچون عدل را برای حق انکار کرده است. او برای بینویت و تباین میان

خلق و مخلوق به روایات نیز تمسک جستته که البته با تفسیر خود سازگار است. در روایتی علی علیه السلام می‌فرماید: «توحید حق به این است که او را از مخلوقات متمایز بدانیم، ولی تمایز حق از مخلوقات بینونت وصفی است نه عزلی». بینونت وصفی جدایی است که در رابطه میان موصوف و صفت شکل می‌گیرد و از قبیل اتصاف است که در ذهن ناممکن اما در خارج تحقق دارد است می‌باشد. این همان تعبیر بلند امام موحدان است که در خطبه اول نهج البلاغه فرمود: «داخل در اشیاء است نه به پیوستگی، خارج از اشیاء است نه به گسستگی...»

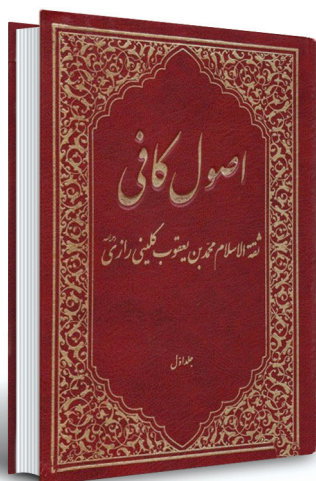
صفات ذات در برابر صفات فعل

تعریف مشهور میان معاصرین

جهان هستی فعل خداست و صفات و ویژگی‌های آن نشان از صفات و ویژگی فعل خداوند دارند. صفاتی را که از طریق ارتباط بین ذات خدا با موجودات جهان انتزاع می‌شوند صفات فعل می‌گویند. صفات فعل را صفات اضافی نیز می‌نامند. در مقابل این صفات نسبی و اضافی، صفات ذاتی قرار دارند که آن‌ها را صفات حقیقی می‌نامند.

در تقسیم‌بندی حکمای الهی، صفات را به صفات ذات و صفات فعل تقسیم می‌کنند. این تعریف رایج و مصطلح امروزی میان فیلسوفان و عرفای اسلامی بدین شکل است: صفات ذات به آن صفاتی گفته می‌شود که برای انتزاع آن‌ها فقط کافی است ذات حق مفروض واقع شود، ولی صفات فعل به آن‌گونه از صفات اطلاق می‌شود که انتزاع آن‌ها به مفروض گرفتن غیر حق نیز بستگی دارد. غیر حق نیز جز فعل حق نیست و لذا صفات فعلیه آن دسته از صفات است که از مقام فعل حق انتزاع می‌شود. اسماء و صفات حق تبارک و تعالی به قدم ذات قدیم هستند. معنی این سخن آن است

توحید حق به این است که او را از مخلوقات متمایز بدانیم، ولی تمایز حق از مخلوقات بینونت وصفی است نه عزلی.



که حق از ازل هم خالق بوده است و هم رازق. گرچه این صفات از نظر حکما به صفات فعل شناخته شده است، ولی معنی موصوف بودن حق به این صفات آن است که او صفاتی دارد که هرگاه بخواهد؛ آن‌ها را اظهار کند، می‌آفریند و روزی می‌رساند. در اینجاست که مشخص می‌شود ما با دو چیز روبرو هستیم: صفات و مظهر صفات و صفات چون به ذات حق راه دارد، راهی برای درک آن نیست. بین ظاهر و مظهر همواره نوعی سنخیت وجود دارد و باید بین صفت و مظهر صفت تفاوت قائل شد. این سنخیت بین عالم و معلوم نیز ضروری است.

خداوند دارای صفاتی مانند خالق، رازق، معطی، جواد و... است که این صفات با غیر نیز نسبت دارد و تحقق آن‌ها به تحقق غیر بستگی دارد. آنچه غیر حق است، معلول و مخلوق حق بوده و در رتبه وجودی متأخر از پروردگار است. این صفات متأخر از ذات به طور واقعی و حقیقی بر حق تعالی صادق بوده ولی صدق آن نه از جهت خصوصیت حدوث بلکه از این جهت که در ذات حق ریشه داشته و از آن کمالات و خیرات صادر می‌شود.

قاضی سعید قمی بر اساس مبانی گفته شده، با این تقسیم‌بندی مخالفت کرده و در صفات فعلیه هرگونه نسبت داشتن با غیر را انکار کرده است. از ازل معنای اسم خالق برای خداوند ثابت بوده و مخلوقات تنها مظاهر احکام این اسماء هستند و چنین نیست که خداوند در هنگام خلق، استحقاق صفت خالق بودن را پیدا کند. نتیجه آنکه به باور او، صفات در ملاحظه با ذات مقدس حق از اضافه به غیر منزه و میراست زیرا در آن مقام تقدم یک حال بر حال دیگر معنی ندارد تا این که گفته شود خداوند آفریدن را آغاز کرد. در مقابل، حکمای الهی برخلاف دیدگاه قاضی سعید قمی، سنخیت و مناسبت میان علت و معلول را از شرایط ضروری تأثیر

برشمرده و نشانه فاعل را در فعل او جست و جو کرده‌اند. ذهن وحدت جو و یگانه طلب انسان، بیش از آنکه به دنبال تفرقه و تباین باشد، در جستجوی سنخیت‌ها و مناسبت‌ها برمی‌آید.

تعریف برخی از قدما همچون کلینی

مرحوم کلینی در کتاب اصول کافی و در کتاب توحید، در ذیل روایتی در باب صف اراده حق تبارک و تعالی [۳] که آخرین آن «المشینه محدثه» است، بحثی با عنوان «جمله القول فی صفات ذات و صفات الفعل» طرح کرده و در آن تعریف دیگری از صفت ذات و صفت فعل ارائه می‌دهند. هر صفتی که بتوان خداوند را به مقابل و ضد آن وصف کرد، صفت فعل است و هر صفتی را که نتوان خداوند را به مقابل و ضد آن وصف کرد، صفت ذات است؛ بنابراین قدرت، علم و حیات از صفات ذاتی الهی‌اند، چون خداوند به مقابل و ضد

حکمای الهی برخلاف دیدگاه قاضی سعید قمی، سنخیت و مناسبت میان علت و معلول را از شرایط ضروری تأثیر برشمرده و نشانه فاعل را در فعل او جست و جو کرده‌اند.

فعل هر دو صفتی که خدا را به آن‌ها توصیف می‌کنیم موجود است. حق تبارک و تعالی عین عدل است و ظلم و جور از او نفی می‌شود، پس عدل از صفات ذات است نه صفت فعل.

تا اینجا محل نزاع به دو تعریف از صفات ذات و فعل بازمی‌گشت؛ اما به نظر می‌رسد اختلاف در مورد صفت عدل حق در مورد ذاتی یا فعلی بودن آن تنها به تعریف صفت ذات و فعل بازمی‌گردد. [۵] نوع تعریفی که ما از عدل داریم نیز در ذاتی یا فعلی بودن آن نقش ایفا می‌کند؛ توضیح آنکه:

اگر عدل را مرادف معنای حکمت (به معنی علم و معرفه اشیاء بر حقائق و مواضع و چگونگی کاربردشان) بگیریم چنان‌که متکلمین در بسیاری از موارد در تقریر مسئله عدل الهی به بحث حکمت نیز پرداخته‌اند، آنگاه عدل از صفات ذات حضرت حق است. اگر معنای حکمت حق تبارک تعالی را اتقان و صنع او در فعلش بدانیم، آنگاه عدل نیز از صفات فعل خداوند خواهد بود. بحث شهید مطهری در اینجا به نظر می‌رسد راهگشا باشد:

«عدالت و حکمت متقارب و نزدیک به یکدیگرند. منظور از عادل بودن خدا این است که استحقاق و شایستگی هیچ موجودی را مهمل نمی‌گذارد و به هر کس هر چه را استحقاق دارد می‌دهد، منظور از حکیم بودن او این است که نظام آفرینش، نظام احسن و اصلاح، یعنی نیکوترین نظام ممکن است. لازمه حکمت و عنایت حق این است که جهان و هستی، غایت و معنی داشته باشد. آنچه موجود می‌شود یا خود خیر است و یا برای وصول به خیر است، حکمت از شئون علیم بودن و مرید بودن است و مبین اصل در علت غایی برای جهان می‌باشد، ولی «عدالت» ارتباطی به صفت‌های علم و اراده ندارد، عدالت به مفهومی که گفته شد از شئون فاعلیت خداوند یعنی از صفات فعل است نه از صفات ذات.» [۶]

آن‌ها وصف نمی‌شود، زیرا مقابل آن‌ها نقص وجودی است، ولی اراده از صفات ذات نخواهد بود، زیرا وصف خداوند به مقابل آن محال نیست مثلاً گفته می‌شود خداوند ظلم به بندگان خود را اراده نکرده است. محدث کلینی در کتاب اصول کافی با تقریر این معنا و براساس این مبنا، روایاتی که «اراده» را از صفات فعل دانسته‌اند تبیین کرده است. سید شریف گرگانی نیز در کتاب تعریفات همین اصطلاح را آورده است.

عدل الهی: صفت ذات یا صفت فعل؟

بنابراین در تعریف رایج در میان معاصرین صفات ذات و صفات فعل از تقسیم بندی‌های صفات خدا در علم کلام اسلامی است. در اصطلاح رایج، هرگاه برای انتزاع و فهم یک صفت از خداوند تنها لحاظ ذات او کافی باشد، آن صفت، صفت ذات خواهد بود و هرگاه برای این انتزاع لحاظ دو طرف - ذات پروردگار و مخلوق او - لازم باشد، آن صفت، صفت فعل خواهد بود. برای نمونه، حیات و قدرت از صفات ذات و رزق از صفات فعل است.

در این تعریف مشهور عدل از صفات فعل است زیرا لحاظ هر دو طرف خالق و مخلوق در انتزاع این صفت برای حق لازم به نظر می‌رسد. عموم متفکرین و معاصرین شیعی از جمله امام علیه السلام، شهید مطهری، علامه طباطبایی [۴] و... در این معنا از صفت ذات و فعل، عدل را صفت فعل حق تبارک و تعالی تلقی کرده‌اند. اما اگر تعریف را به مانند آنچه کلینی در کتاب اصول کافی طرح کرده برای صفت ذات و فعل بیان نمایید، صفت عدل الهی قطعاً صفت ذات است نه صفت فعل زیرا طبق این تعریف در صفت ذات، ضد و مخالف آن صفت از خداوند نفی می‌شود در حالی که در صفت

عدل از صفات فعل است زیرا لحاظ هر دو طرف خالق و مخلوق در انتزاع این صفت برای حق لازم به نظر می‌رسد.

جمع‌بندی

هم ذاتی و هم فعلی و هم اضافی است مانند صفت علم و همین‌طور در محل مورد بحث کلینی، در مورد صفت اراده این‌گونه است که اراده و مشیت الهی را از صفات ذات یا از صفات فعل بدانیم به‌گونه‌ای که در قدیم، قدیم باشد و در حادث، حادث.

به نظر می‌آید آنچه محل اختلاف در مورد ذاتی یا فعلی بودن صفت عدل در مورد خداوند شده است به دو منبع بازمی‌گردد:

اول: اختلاف در تعریف صفت ذات و صفت فعل دوم: اختلاف در تعریف عدل و معنای مرادف آن حکمت حق

در مورد اختلاف اول که به شکل تفصیلی تری پرداخته شد، مشخص گردید، تعریف مرحوم کلینی در کتاب اصول کافی، با تعریف مشهور در مورد صفت ذات و فعل کاملاً متفاوت است و در میان معاصرین مشهور چنین معنایی از این تقسیم‌بندی نشده است و لذا عدل از صفات فعلی حق است.

در مورد اختلاف دوم، باید در نظر داشت که علی‌رغم ارتباط وثیق میان حکمت الهی و عدل او، حکمت از شئون علیم بودن حق است درحالی‌که عدل از شئون فاعلیت خداوند متعال است و لذا با تبیین درست این معنا، عدل را باید از صفات فعلی خداوند تقریر کرد. ذکر این نکته نیز در پایان لازم به نظر می‌رسد که در واقع امر بیان تفاوت حقیقی میان صفات فعل و ذات به‌غایت دشوار است. در مرتبه ذات، حق مستجمع جمیع صفات الهی است و فرقی بین صفات او نیست و غضب او عین رحمت است و این از تعابیر اعتباری ذهن بشری است که میان آن‌ها جدایی می‌افکند. صفات فعلی نیز در نهایت به صفات ذات بازمی‌گردند و لذا هر فعلی در نهایت به حق منتهی می‌شود. حتی در نگرش اعتباری و ذهنی ما نیز گاه این طبقه‌بندی چندان کار نمی‌کند به‌عنوان مثال مرحوم صدرالمتألهین در شرح اصول کافی و در ذیل تقریر کلینی، از صفاتی یاد می‌کند که

پای نوشت

[۱]. در این بخش عمدتاً از کتاب خواندنی «اسماء و صفات حق» دکتر غلامحسین ابراهیمی دینانی، انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، چاپ دوم ۱۳۸۵ بهره گرفته شده است.

[۲]. صدرالمتألهین در ذیل آیه ۳۱ سوره مبارکه بقره، مراد از اسما را همچون متکلمان الفاظ و اسم لفظی نمی‌داند. اینکه برای حق اسماء حسنی قائل شده‌اند، مشعر بر این است که این اسماء از مقوله الفاظ نبوده و هیئت یا شکلی نیست که عارض بر صورت گردد زیرا در عالم لغت و الفاظ مزیت و شرافت خاص وجود ندارد و بین لفظ کفر و ایمان یا لفظ نور و ظلمت از حیث هیئت مسموع تفاوتی نیست بلکه تفاوت در معانی و مدلولات آن‌ها است. آنچه موجب برتری انسان بر ملائکه شد، نه حفظ و یادگیری الفاظ و کلمات است که خود موجب کمال نیست. اسم یک شیء عبارت است از چیزی که حقیقت و حد آن شیء را نشان می‌دهد. در مورد حضرت حق، اسماء و صفات حق در عین حال که از حیث مفهوم مختلف‌اند، از جهت تحقق و هستی متحد بوده و درباره ذات باری تعالی صادق است. به این ترتیب یک مسمی واحد، دارای اسمای فراوان است. این الفاظ و عبارات نیز اسمای اسماء حق هستند. (مطالعه بیشتر در کتاب فوق‌الذکر)

[۳]. اشکال عویصه‌ای که در اینجا وجود دارد جمع بین توحید ذاتی و توحید صفاتی است. اینکه ذات قدیم حق به این صفات عدیده حدوث پیدا می‌کنند و انصاف این صفات به ذات به چه شکلی است؟

[۴]. مرحوم علامه طباطبایی سه تقریر متفاوت درباره انصاف ذات الهی به صفات فعل دارند: عنینت صفات فعل با ذات؛ زیادت صفات فعل بر ذات؛ و عدم انصاف ذات به صفات فعل. این سه دیدگاه، بر مبنای اعتبارات متفاوت شکل گرفته‌اند و در طول یکدیگر قرار دارند؛ بنابراین با تفکیک اعتبارات می‌توان این سه دیدگاه را سازگار دانست؛ یعنی دیدگاه عنینت بر پایه اعتبار حقیقه صفات فعل شکل می‌گیرد؛ دیدگاه زیادت بر اعتبار رقیقه صفات فعل و نگاه وحدت‌نگار به آن‌ها استوار است؛ و دیدگاه عدم انصاف نیز از نگاه کثرت‌نگار به فعل سرچشمه می‌گیرد (ن.ک به باورنی، ۱۳۹۲، پژوهشنامه، فلسفه دین، شماره ۱).

[۵]. جماعتی قائل‌اند که عدل از صفات ذات مقدسه می‌باشد. علامه مظفر با همین قول موافقت کرده است و عدل را از صفات ثبوتیه کمالیه نفسیه و نه اضافیه آورده است و در کتاب عقاید امامیه نیز عدل را از صفات ذاتیه شمرده است.

[۶]. مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، ص ۸۷

علی‌رغم ارتباط وثیق میان حکمت الهی و عدل او، حکمت از شئون علیم بودن حق است درحالی‌که عدل از شئون فاعلیت خداوند متعال است